در دمادم دولت کی چه شود
رخ نمود دیکی رحمت کرم

از زلف تو شبیست و ز عارض تو روز
کین شام تو صبح جهان بهار است
هر نقش که بر همه جهان بیرون کرد
این نقش بیعاش کس روان کرد
با صفوهٔ دل ... و ضیا یافت
هر دل که ... مصطفی یافت
از ... نور ... رسالت صلی
الله علیه و سلم حضرت رسالت پناه

ای ... رحمت الهی
ای سایهٔ ... پادشاهی
وی مظهر لطف ذو الجلالی
ای ...
ای ... شد علاقش
الحق ... کشت ناش
... او را
... او را
... افزایش
... صبح

روشن بتو چشم اهل بینش

ای خسرو بارگاه تمکین

کام انا املح از تو شیرین

ای پایهٔ تو سقف محمود

سرمایهٔ تو کلام معبود

ای صدرنشین مسند شرع

اصلی تو و دیگران همه فرع

شهباز هوای قاب قوسین

پرسیده ز تو آشیان کونین

... بکشت آگاه

از سر تو کس لی مع الله

در خلوت خاص کاه لولاک

خیاط ازل قبای لولاک

بر قامت تو بریده چالاک

عیسی بشیر مقدم تو

روح القدس پیک ... روایت

والشمس حکایتی ز رویت

واللیل کنایتی ز مویت

شاهی و ملایک سپاهت

شکر لله بعد هجر روزگار
شد میسر دولت دیدار یار

اکنون نشستین به عزت و ناز
از وصل او براحت یار
خوش شد در وصل است قرین یاد
فال مجلسه سعادت همنشین باد
یارب به مراد صحبت کرده ای
گشتند به مراد وصل و کام مرا
مشغول العیش به هوای یار
ان کو بود وش ... روزگار
در دوام ... سرو و ... اندم
دایم ... [illegible]

کام دل ... ما بر سر کار ... [illegible]
یارب تو بلطف خود ... [illegible]
کام دل عاشقان ... روا کن
کام ... [illegible]
درد دل ... [illegible]
دو باختند ... [illegible]
جون گشت تمام ... کار عاشق
از وصل ... [illegible]
ان نظم ... [illegible]

دیده من روز و شب ...
بود گریان همچو ابر نوبهار
روز وصلت ... [illegible]

[illegible]

[illegible]

من اوصاف رویت ندانم کماهی
ولی این قدر روشنم شد که ماهی

صد شکر که آفتاب مقصود
از برج امید روی بنمود
صد شکر که قامت بدیدم
وز وصل بکام دل رسیدم
صد شکر که دیده گشت روشن
از طلعت تو بوم اپکن
چون گشت فراق او بلاکش
از شکر نقد عیش خوش
بگشاد نگار ماه پیکر
از درج عقیق تنگ شکر
گفتش بطریق دلنوازی
کای محرم سر و عشقبازی
خوش باش که وقت شادمانیست
هنگام نشاط و کامرانیست
جانت ز غم فراق امان یافت
وز وصل حیات جاودان یافت
بسیار کشیده‌ای انتظارم
تا بو که بوصل پی درآرم

بود شستن از روی نکویان سیاهی
کمین از دو ماه کمال احتراز نیست
کوته سخن از ان صحیح است

مرا از سر اوین که باشم غلامت
چو پایین دارد مگس می‌یابت
بر الف چو مصحف کرم قاریت

بتهی گاه جام جم نبینیم
چه بی‌بهره ز سبو سر کشیم

نگارا جز تو یاری ندارم بجز فکر وصل تو کاری ندارم

بابا و جو زلف خود برآشفت
بازش بطریق بهر کسی گفت
کای حیله که باز کردی آغاز
[illegible] نه پرواز
این هست که بازیچه نیست
آن بیهوده که گوی [illegible]
مقصود ازین حکایتی چیست
[illegible] زعشق شد راز
تا چند سخن ز عشق خواند
مردم [illegible] عشق بازد
او راچه [illegible]

یاد [illegible] عشق [illegible] سرافراز
ازنامه [illegible]
آغاز حکایت [illegible]
ورزانکه [illegible] بدان و یارت
افتد گذری بدان دیار
زنهار که یاد او مکن هیچ
زنهار که [illegible] مکن هیچ
من بعد [illegible] از زبان

نامه [illegible] از زبان
معشوق بعاشق

[illegible]

خوبی که درین نامه بنامست کدامست / نامی که درین نسخه تمامست کدامست

گو ای شده از ره خرد مند
گشته بهوای خویش پابند
حد است چه [illegible] زنانه بپاست
کافتاده از ره [illegible] سلامت
گر هست بهوای [illegible] در بیم
یاد است بکف است و کار [illegible]
گردید چه گوی [illegible]
بنشین که [illegible] این [illegible]
گر یار و شوی [illegible]

بیهوده [illegible] آب [illegible]
کی از رسد بوصل یار دوست
کی ذره با آفتاب [illegible]
مقصود تو مقصد است [illegible] دور
عاقل شو و [illegible] چنین [illegible] دور
کی [illegible] جمال یار [illegible]
نقش خیال [illegible]
[illegible] یار دل [illegible]

چشمی که نه بگریه [illegible] است / ای رند می آشام که مانند لسانی / رسوا شده شرب مدامیست [illegible]

[illegible]

سرو قد [illegible] / [illegible] / [illegible]

A page with stencil border from a Persian ms., of the early 17th. century. (Laila & Majnum).
Caligraphy by Mir Amad, (Son-in-law of Shah Abbas).

مارا میسر شد وصلت ای ماه   الحمد لله الحمد لله

[illegible]

جون برق براق خویش براندی ای کشته فدا هزار جانت

بگشاد به هستی زبانت جون دعوی هستی نماند پیرم چه سبکی است از سکانت

وان بیدل پیش ... بست
در غصه ... نیست
در قصه شوق ... شنید
رو باد چو این حدیث بشنید
از روی کناره بر زمین افتاد
گفت آنکه اسیر محنت است
پیوند ... محبت ... گشت
از ... و صل ... بلا ... آزاد
و ز بند غم و بلا ...

لیکن چو حدیث صبر بشنید
... حدیث ... آن کرد
چون زلف تو ... درد
گشت از غم ... و صبور
شوریده ز تیغ ... و لاوی
این قصه جوان ... گفت
بشنید ... کن
بشتاب بسوی ... کن
و ز آمدن ... کن

نامه دویم از زن ... معشوق

ورشید جادو از رکابت
جبریل گشته ... عنانت
ای ... کوی ...

[illegible]